



۹. در همین جا لازم است اشاره کنیم که «رأی» که مراد نظر شخصی صحابه بوده است از اموری است که بسیار محل بحث واقع شده است. تا جایی که گروهی از فقیهان اهل سنت که عمدتاً فقهای سرزمین عراق بوده اند و به ویژه ابوحنیفه، اصحاب رأی یا اهل رأی نامیده شده اند و گروهی در مقابل، اصحاب حدیث یا اهل حدیث نام گرفته اند.

دائرة المعارف بزرگ اسلامی درباره این نامگذاری می نویسد:

«أَصْحَابِ رَأْيٍ، عنوان پیروان یکی از دو گرایش اصلی در فقه سده های نخستین اسلامی که مروج کاربرد شیوه های اجتهاد الرأی در استنباط فقهی بوده اند. در تاریخ فقه، فقهای سرزمین عراق، به ویژه فقیه کوفی ابوحنیفه، به عنوان نماد این گرایش شناخته می شده اند. اصطلاح اصحاب رأی در سده های نخستین همواره در تقابل با اصطلاح اصحاب حدیث مفهوم واقعی خود را می یافته است. تمایز میان این دو گرایش در بسیاری موارد به سبب نسبی بودن مفهوم این دو اصطلاح، بسیار دشوار است. چه، از بررسی و تحلیل شیوه های فقهی رایج میان اصحاب حدیث متقدم، و مقایسه روشهای استدلال آنان با اصحاب رأی، چنین برمی آید که مذاهب گوناگون اصحاب رأی و اصحاب حدیث، طیفهایی متنوع از مجموعه ای پیوسته اند که اختلافات آنان در کاربرد رأی و آثار، تنها امری نسبی است. در واقع، متعصب ترین فقیهان شناخته شده از اصحاب حدیث، هیچ گاه کاربردی محدود برای رأی را انکار نکرده، و تندروترین فقیهان رأی گرا نیز هرگز خود را مجاز به مخالفت با احادیث ثابت و معتبر ندانسته اند و از همین رو، ترسیم مرزی دقیق میان این دو گروه ناممکن خواهد بود.»^۱

۱۰. محمد ابوزهره درباره «رأی» می نویسد که بسیاری خواسته اند «رأی» را به معنای قیاس (تسری حکم از موضوع منصوص الحکم به موضوع غیر منصوص الحکم به جهت اشتراک در علت حکم) بدانند. وی این تعریف را رد کرده و می نویسد «عمل به رأی» در نزد صحابه فراتر از قیاس بوده است:

«ولكن الحقيقة أن الرأي الذي كان معروفا عند الصحابة يشمل هذا، ويشمل الاجتهاد بالمصلحة فيما لا نص فيه، فقد كان كلا النوعين ثابتا في عصر الصحابة، وقد عرف ابن القيم اجتهاد الصحابة بقوله: «خصوه بما يراه القلب بعد فكر وتأمل وطلب المعرفة وجه الصواب مما تتعارض فيه الأمارات.»

۱. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۹، ص ۱۲۶



وان هذا التعريف ليس جامعاً مانعاً، لأنه يكون عندما تتعارض وجوه الأقيسة، فلا يدرى أى أصل منصوص عليه يتجه إليه الفقيه الذى يقيس، والحق أن الاجتهاد بالرأى تأمل وتفكير فى تعرف ما هو الأقرب إلى كتاب الله تعالى وسنة رسوله صلى الله عليه وسلم، سواء أكان يتعرف ذلك الأقرب من نص معين، وذلك هو القياس، أم الأقرب الى المقاصد العامة للشريعة، وذلك هو المصلحة.

وقد وجد من الصحابة من اشتهر بالاجتهاد بالرأى على منهج القياس، ومن هؤلاء عبدالله بن مسعود، وعلى بن ابي طالب رضى الله عنه، مع الأخذ أحياناً بالمصلحة، ولذلك ورثا فقهاء الكوفة من التابعين ومن جاءوا بعدهم من الأئمة المجتهدين ذلك المنهج من الاجتهاد بالرأى.^۱

۱۱. چنانکه معلوم شد از منظر ابوزهره اجتهاد دارای دو بخش است، قیاس و مصلحت یا استصلاح (مصلح مرسله).

مرحوم شهابی در این باره می نویسد:

«رأى و عمل به آن، بر دو معنى اطلاق می گردد:

- ۱- این که کسی از پیش خود و به فکر شخصی خویش بی آن که به اصول و قواعد و کلیات احکامی که از شارع مقدس صادر شده توجه و نظری داشته باشد حکمی کلی یا جزئی مقرر و عمل به آن را مسلّم دارد!
 - ۲- این که نسبت به مواردی خاص حکمی مخصوص در دست نباشد که بطور صریح بر آن منطبق و صادق آید پس به استناد روح تکالیف و احکام و رعایت کلیات دستورات و توجه به «مصلح مرسله» برای آن مورد حکمی استنباط و معین گردد.
- عمل برأى بحسب معنى نخست گر چه به اقتضای حاقّ دین و حقیقت روح شرع بسیار بی جا به نظر می رسد و متعبد بدین را اجتناب از آن ضروری می نماید لیکن از ظواهر قضایایی چند و روایات و احادیثی متعدد چنان بر می آید که این قسمت نه تنها در عهد صحابه تا حدّی متداول گشته بلکه در عهد خود پیغمبر (ص) نیز وقوع یافته است.



عمل برأی بحسب معنی دوم به اعتباری عام بر همان معنی «اجتهاد» که جوازش فی الجمله مورد قبول اکثر عامّه و اکثر خاصّه می باشد انطباق می یابد و به اعتباری دیگر که خصوص موارد بی حکم و بی سابقه از آن منظور باشد و باصطلاح از باب «مصالح مرسله» حکمی برای موضوعی فرض گردد در اینجا مورد توجه می باشد.^۱

با توجه به این نکته که از محمد ابوزهره و مرحوم شهابی خواندیم می توان به ۳ معنا برای «رأی» اشاره کرد: قیاس، مصلحت (مصالح مرسله) و نظرات شخصی.

محمد ابوزهره با توجه به این نکته می نویسد که در میان صحابه برخی بیشتر به قیاس گرایش داشته اند و برخی به مصلحت. او در زمره گروه اول از امیرالمؤمنین یاد می کند (در حالیکه چنانکه گفتیم عملکرد حضرت اولاً اجتهاد مصطلح نیست چرا که در مورد ایشان شک در حکم تصویر ندارد و ثانیاً اگر همه آنچه حضرت تطبیق بر مصداق می داده اند را بتوان اجتهاد دانست، از باب انطباق حکم معلوم بر مصداق بوده است).

«ووجد من الصحابة من اجتهد عن طريق المصلحة، وعلى رأس هؤلاء عمر بن الخطاب، وقد أفتى وأفتى معه كثير من الصحابة بالمصلحة في ذاتها ... وقد لوحظ أن عمر في إدارة شئون الدولة كان يجتهد عن طريق المصلحة فيما لا نص فيه، ولكن كان يأمر القضاء بأن يتجه إلى القياس فيما لا نص فيه من كتاب أو سنة»^۲

۱۲. محمد ابوزهره در میان صحابه به گروه سومی هم اشاره می کند که در «حدیث از رسول الله» توقف داشته اند و جز «رأی» از خود بروز نمی داده اند. وی معتقد است این گروه هم گاه در نقل حدیث احتیاط بسیاری می کرده اند:

«ومن الصحابة من كان يتوقف في التحديث، ولا يتوقف في ابداء الراي من عنده، لانه ان كان صادق الفهم فقد بين الدين، وان كان مخطئاً في فهمه، فالخطأ منه ومغبته عائدة عليه، ولا شيء يمس جوهر الدين، وتوقفه في التحديث سببه خشية من أن ينسب إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم ما لم يقله، وقد قال النبي صلى الله عليه وسلم «من كذب على متعمداً؛ فليتبوأ مقعده

۱. ادوار فقه، ج ۱، ص ۴۲۳

۲. تاريخ المذاهب الاسلاميه، ص ۲۴۵



من النار»، ویروی أن عمران بن حصین کان یقول: «والله ان كنت لأرى انی لو شئت لحدثت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم یومین متتابعین ولكن ابطأنی عن ذلك أن رجالا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم سمعوا کما سمعت، وشهدوا کما شهدت، ويتحدثون احادیث ما هی کما یقولون، واخشی أن یشبه لی کما شبه لهم.»^۱

۱۳. محمد ابوزهره در ادامه می نویسد که «یک مسئله، باعث کثرت «اجتهاد به رأی» در میان صحابه شده است. و آن اینکه از یک طرف آنها با مسائل جدید مواجه بوده اند و از طرف دیگر نمی توانستند برای آنها از قرآن و سنت رسول الله دلیل بیابند و از سویی دیگر از اینکه به رسول الله دروغ ببندند، هراس داشته اند». البته ما می دانیم که این مطلب حتی اگر در میان برخی از صحابه صادق باشد، در مورد بسیاری چون ابوهریره صادق نیست و همچنین می دانیم که اگر صحابه از باب علم نبوی، کسب معرفت می کردند، به چنین «تکثر در اجتهاد رأی» دچار نمی شدند.

۱۴. نکته مهم در این بحث جمع بندی محمد ابوزهره است که معتقد است، فتاوی صحابه، اگرچه «رأی» آنهاست ولی اکثر آن فتاوی، نقل قول از رسول الله است و تنها به این جهت، صحابه آنها را به پیامبر مستند نکرده اند که می ترسیده اند شاید باعث تحریف در نقل پیامبر (ص) شود.

«و ان آراء الصحابة لا يمكن ان نعتبرها آراء عالية خاصة، بل يجب أن نقرر أن آراءهم مقتبسة من فقه الرسول (ص). ذلك ان الذين اشتهروا بكثرة الافتاء بالرأى كانوا ممن طالت صحبتهم مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ... وانه يلاحظ أن هؤلاء كانت روايتهم عن رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تتناسب مع طول صحبتهم وملازمتهم للرسول صلى الله عليه وسلم، فلا بد أن تكون آراؤهم أو أكثرها بالنقل عن النبي صلى الله عليه وسلم، ولكنهم لم ينسبوا اليه صلى الله عليه وسلم ما یقولون، خشية أن یكون فی نقلهم تحریف فی العبارة، أو الفكرة ... والذي نقره هنا أن رأيهم ليس كله رأيا، بل فيه النقل الكثير ولكن لم ينسبوه اليه صلى الله عليه وسلم، خشية أن یتقولوا علیه ما لم یقل، أو أن یشبه علیهم فی نسبة القول اليه.»^۲

۱. همان، ص ۲۴۶

۲. همان



۱۵. روشن است که این سخن با آنچه تاکنون از این نویسنده خواندیم تا چه اندازه در تهافت است. چرا که چنانکه فرض اولیه وی بود، مسائل جدید در دوره نبوی دارای مشابه نبوده است و لذا نمی تواند سخنان صحابه نقل اقوال یا رفتار پیامبر (ص) بوده باشد، چنانکه خود از قول خلیفه دوم و ابن مسعود می نویسد: «وبذلك كثر افتاء هؤلاء بآرائهم، أو بالأحرى كانوا ينسبون القول الى انفسهم، ولقد قال في ذلك عبد الله بن مسعود في إحدى فتاويه: «أقول هذا برأى، فان يكن صواباً فمن الله، وان يكن خطأ فمني ومن الشيطان، والله ورسوله منه بريئان» وقد أفتى عمر بن الخطاب في مسألة، فكتب كاتبه عقب الفتيا: «هذا ما رأى الله، ورأى عمر» فقال عمر بضما قلت، هذا رأى عمر فان يك صواباً فمن الله، وان يك خطأ فمني وعمر»^۱

۱۶. اما جمع بندی دیگر محمد ابوزهره را می توان دارای ارزش دانست و آن را صحیح برشمرد: «هؤلاء الذين كانوا يجتهدون بآرائهم كانوا ينظرون اليها على انها ظن رجح عندهم، وهي تقبل الخطأ والصواب فلا يصح أن تتبع لذاتها، ولكن سجد بعد ذلك ان اكثر الفقهاء قدروها، ولم يخالفوها، وان خالفوا بعضها، وافقوا بعضها الآخر، فلا يخرجون عن أقوال الصحابة في مجموعهم، وإن خالفوا بعضهم فباتباع لبعض آخر»^۲

و به عبارت دیگر، اجتهادات صحابه از کمترین میزان حجیت برخوردار نیست و توقف فقهای اهل سنت در میان این اجتهادات، عملی بی دلیل است.

۱۷. ابوزهره در ادامه می نویسد که اگرچه سنت رسول الله (ص) نزد صحابه معتبر و حجت بوده است ولی شیخین با شهادت دو نفر به سماع از پیامبر (ص)، چیزی را به عنوان سنت می پذیرفته اند در حالیکه امیرالمؤمنین (ع) در صورتی حدیث را می پذیرفته است که راوی قسم یاد می کرده است که آن را از رسول الله (ص) شنیده است.^۳

این مطلب در مورد سیره امیرالمؤمنین (ع) در منابع شیعه مورد اشاره نیست.

۱. همان، ص ۲۴۷

۲. همان، ص ۲۴۹

۳. همان، ص ۲۵۰



۱۸. مرحوم شهابی معتقد است که در میان صحابه، یکی از منابع اجتهاد (علاوه بر رأی و قرآن و سنت) «استشاره» بوده است. وی توضیح می‌دهد که مشورت کردن در موضوعات و عملکردهای روزمره در زمان پیامبر (ص) هم موجود بوده است ولی آنچه مهم است، آن است که این کار در ادامه و در عهد صحابه، به محدوده‌ی تعیین حکم فقهی و شرعی مسائل کشیده شده است:

«در سیره پیغمبر (ص) مواردی چند یاد شده که پیغمبر (ص) با اصحاب به مشاوره پرداخته است ... آن چه مسلم و بی تردید می‌باشد اینست که این مشاورات در باره تعیین حکم فقهی نمی‌بوده است.

در عهد صحابه از همان زمان خلیفه اول بویژه در زمان خلافت عمر، موضوع «مشاوره» صورتی وسیع‌تر به خود گرفته و حتی به موارد حکم فقهی هم سرایت کرده است.»^۱

وی سپس به چندین مثال برای این مطلب اشاره می‌کند (که البته در آن مثال‌ها می‌توان خدشه کرد).